

## حکایتی از حج شیخ ابوسعید ابوالخیر

۹ اسفند ۱۳۹۴ ساعت ۱۱:۴۹

مرد بینوا گفت: مرا رضایت نیست تو در سفر حج در حرج باشی تا من برای فرزندانم توشه ای ببرم

گویند شیخ ابو سعید ابوالخیر چند درهم اندوخته بود تا به زیارت کعبه رود. با کاروانی همراه شد و چون توانایی پرداخت برای مرکبی نداشت، پیاده سفر کرده و خدمت دیگران می کرد. تا در منزلی فرود آمدند و شیخ برای جمع اوری هیزم به اطراف رفت. زیر درختی، مرد ژنده پوشی با حالی پریشان دید و از احوال وی جويا شد. دریافت که از خجالت اهل و عیال در عدم کسب روزی به اینجا پناه آورده است و هفته ای است که خود و خانواده اش در گرسنگی به سر برده اند. شیخ چند درهم اندوخته خود را به وی داد و گفت برو.

مرد بینوا گفت: مرا رضایت نیست تو در سفر حج در حرج باشی تا من برای فرزندانم توشه ای ببرم.

شیخ گفت حج من، تو بودی و اگر هفت بار گرد تو طواف کنم به ز آنکه هفتاد بار زیارت آن بنا کنم.

آدرس مطلب :

<https://www.cafetari.kh.com/news/۲۲۰۹۶/حکایتی-از-شیخ-ابوسعید-ابوالخیر>